

اشاره

دیدگاه متکلمان درباره حکم مرتکب گناه کبیره، به دیدگاه آنان در حقیقت ایمان بستگی دارد. برخی ایمان را صرف اقرار به شهادتین، جمعی معرفت و تصدیق آورده‌های پیامبر(ص) و گروهی مرتکب از تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به احکام می‌دانند. آنان که حقیقت ایمان را جدای از عمل می‌دانند معتقدند در صورت ترک عمل، آسیبی به اساس ایمان وارد نخواهد شد. در برابر کسانی که عمل را جزء ماهیت ایمان می‌دانند عقیده دارند ترک عمل به اصل ایمان آسیب می‌رساند و مؤمن را از صف مؤمنان خارج می‌کند. مقاله پیش رو به بررسی این موضوع پرداخته است.

حکم مرتکب کبیره در نگاه فرق اسلامی

علیجان کریمی*

مقدمه

در کتابهای کلامی متقدم عنوان رایجی وجود دارد به نام «الأسماء و الأحکام». مقصود از «أسماء»، نام و صفت مکلفان در مدح یا ذم است. صفات مدح، مانند مؤمن، مسلم، متقی، صالح، و صفات ذم، مانند کافر، فاسق و منافق، و مقصود از «احکام»، بیان حکم هر یک از آنها در آخرت است، از قبیل ثواب یا عقاب و کیفیت آنها.^۱ آیا مرتکب کبیره را می‌توان به صورت مطلق مؤمن نامید یا نه؟ این پرسشی است که از قرن نخست هجری تا به حال مطرح بوده است. پیش از ورود به بحث اصلی و بررسی نظریه‌های مختلف در این باره اجمالاً باید روشن شود که آیا تقسیم‌بندی گناهان به کبیره و صغیره درست است یا نه.

* محقق و پژوهشگر علوم قرآنی، عضو مرکز معارف قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، منشورات شریف رضی، ۱۴۰۹ق، جزء ۲، ص ۱۷۵.





اقسام گناهان

با توجه به آیات قرآن و احادیث معصومان (ع) گناهان به دو قسم کبیره و صغیره تقسیم شده‌اند. بدون تردید به طور کلی مخالفت با اوامر و نواهی خداوند با توجه به عظمت ذات باری تعالی نارواست. در سوره اسراء پس از امر به برخی امور و نهی از اموری فرموده است: «کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروهاً»^۱ (همه اینها گناهِش نزد پروردگار تو بد و ناپسند است) «ترجمه مجتوبی»، ولی مخالفتها یکسان نیست. برخی مخالفتها گناه آن بزرگ‌تر و برخی گناه آن کمتر است. در دو جای قرآن کریم تعبیر «کبائر الایم و الفواحش»^۲ (گناهان بزرگ و کارهای قبیح) و در یک جا تعبیر «...کبائر منتهون عنه...»^۳ (کبیره‌های گناهِانی که از آن نهی می‌شود) آمده و از شرابخواری و قمار بازی به عنوان «ایم کبیر»^۴ از شرک به عنوان «ظلم عظیم»^۵ و «ثماعظیماً»^۶ (گناهی بزرگ) و از تصرف بی‌جا در اموال یتیمان به عنوان «حوباً کبیراً»^۷ (گناهی بزرگ)، از تهمت به زنان پاکدامن به عنوان «...بهتاتل عظیماً...»^۸ و از قتل فرزندان بی‌گناه به خاطر ترس از فقر به عنوان خطای بزرگ یاد شده است.^۹

۱. اسراء، آیه ۳۸. مشار الیه «ذلک» واجبات و محرمانی است که در آیات پیشین (از آیات ۲۳ - ۳۷) آمده است (طباطبایی، محمدحسین، المیزان، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۹۷ق، ج ۱۳، ص ۹۷). همه امور مذکور نیز کبیره نیست، مانند عدم اعتدال در بخشش که در آیه ۲۹ از آن نهی شده است «ولا تبسطها کل البسط...» یا تذبذب که در آیه ۲۶ از آن نهی شده است (و لا تذبذب تذبذباً).

۲. شوری، آیه ۳۷ و نجم، آیه ۳۲.

۳. نساء، آیه ۳۱.

۴. بقره، آیه ۲۱۹.

۵. لقمان، آیه ۱۳.

۶. نساء، آیه ۴۸.

۷. نساء، آیه ۲.

۸. نساء، آیه ۱۵۶.

۹. اسراء، آیه ۳۱.

از آیات یاد شده استفاده می‌شود که گناهان به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند. علاوه بر آن، از عقوبتهایی که در قرآن برای گناهان آمده، می‌توان به تفاوت گناهان و ذو مراتب بودن آنها پی‌برد. برخی گناهان با کفاره قابل جبران‌اند، ولی گناهی هستند که با پرداخت هیچ کفاره‌ای قابل جبران نیستند. صغیره و کبیره بودن گناهان، امری نسبی است. اگر گفته می‌شود فلان گناه صغیره است، نسبت به عظمت ذات باری تعالی گفته نمی‌شود، بلکه نسبت به گناهی دیگر سنجیده می‌شود.^۱ مثلاً دزدی و قتل که با هم مقایسه شوند، گناه قتل، بزرگ‌تر و عذاب آن شدیدتر است. در روایات نیز از برخی گناهان به عنوان کبیره یاد شده که در همین مقال به آنها اشاره خواهد شد.

معیار کبیره و صغیره بودن گناهان

متکلمان و فقیهان اسلامی راجع به معیار کبیره بودن گناهان و تعداد آنها اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند درست است که شارع گناهان را به کبیره و صغیره تقسیم نموده، ولی حد و معیار آن بیان نشده است. حکمت عدم بیان حد کبیره و صغیره برای این است که بنده همیشه در حال ترس و نگرانی باشد که مبادا مرتکب گناه کبیره شود. مخفی بودن گناه کبیره مثل مخفی بودن شب قدر، ساعت استجاب دعا در شب و اسم اعظم است.^۲

مرحوم سید در کتاب عروة الوثقی چهار راه برای اثبات کبیره بودن گناه بیان کرده است:^۳

هر گناهی که در قرآن و سنت به کبیره بودن آن تصریح شده باشد؛ هر گناهی که در قرآن مجید یا سنت صریحاً یا ضمناً و عده عذاب بر ارتکاب آن وارد شده باشد؛ هر گناهی که در قرآن یا سنت از گناه دیگری که کبیره بودنش مسلم است، بزرگ‌تر

۱. طوسی، محمد بن حسن، تمهید الاصول فی علم الکلام، ترجمه مشکوة الدین، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ص ۲۹۱.

۲. صحیح مسلم با شرح نووی، بیروت، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۳. طباطبایی، محمدکاظم، العروة الوثقی، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، فی شرایط امام الجماعة، مسئله ۱۳، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.





شمرده شود؛^۱ هر گناهی که در نزد متشرعه بزرگ شمرده شود (به طوری که ما یقین می‌کنیم منشأ شرعی دارد).^۲ در منابع اهل سنت آمده است که هر گناهی که راجع به آن وعید به عذاب، یا غضب خدا، یا لعنت خدا، یا عذاب وارد شده و یا برای آن حدی معین شده باشد، گناه کبیره است.^۳

تعداد گناهان کبیره در روایات امامیه و اهل سنت متفاوت است.^۴ در برخی روایات بدون اسم بردن از عدد معینی از برخی گناهان به عنوان کبیره نام برده شده است:

در روایتی از رسول خدا (ص) از امور ذیل به عنوان گناه کبیره نام برده شده است: قتل مؤمن، رباخواری، خوردن مال یتیم، قذف محصنه، فرار از جنگ، عاق والدین، شکستن حرمت کعبه و سحر و جادوگری. در این روایت گفته شده که بزرگ‌ترین گناهان شرک به خداست.^۵ در روایت دیگری آمده است که از پیامبر (ص) راجع به گناهان کبیره پرسیده شد. حضرت فرمود: «شرک به خدا، کشتن نفس محترمه و عاق والدین».^۶

در روایت عبدالعظیم حسنی که سند آن به امام کاظم (ع) می‌رسد، آن حضرت می‌گوید: عمر و بن عبید بر ابو عبدالله (ع) وارد شد و پس از قرائت آیه «الذین یجتنبون کبائر الاثم...»^۷

۱. مثلاً در روایات بر کبیره بو دن قتل نفس تصریح شده و در قرآن وعده عذاب بر ارتکاب آن داده شده است. از طرفی براساس آیه‌ای از قرآن فتنه از قتل بزرگ‌تر است «... وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...» بقره، آیه ۱۹۱. بنابراین، فتنه از گناهان کبیره است.

۲. مانند (نعوذ بالله) هتک حرمت خانه خدا، پرت کردن قرآن به قصد اهانت.

۳. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۵.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۲۰۳ق، ج ۷۶، ص ۴ و ۵ و ۱۲ و ۱۷۰. در منابع اهل سنت نیز با اینکه از برخی گناهان به عنوان کبیره یاد شده، ولی راجع به تعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد. برخی هفت و برخی هفتاد و بعضی تا ۲۰ هفتصد گناه را کبیره گفته‌اند (صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۴).

۵. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۰.

۶. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۳.

۷. نجم، آیه ۳۲.

ساکت شد. ابو عبدالله(ع) به او فرمود: چرا ساکت شدی؟ عمرو بن عبید عرض کرد: علاقه مندم گناهان کبیره را بر اساس کتاب خدا بشناسم. بر اساس این روایت، امام صادق (ع) با استناد به آیات قرآن حدوداً بیست مورد از گناهان کبیره را بیان کرد. گناهایی که در این روایت از کبائر به شمار آمده‌اند عبارت‌اند از: شرک به خدا، یأس از رحمت خدا، ایمن داشتن خود از مکر الاهی، عقوق والدین،^۱ قتل نفس (محترمه)، قذف محصنه، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ، رباخواری، جادوگری، زنا، سوگند دروغ، خیانت در امانت، منع از زکات، شهادت دروغ، کتمان شهادت، شرابخواری، ترک عمدی نماز یا یکی از واجبات، پیمان شکنی و قطع رحم.^۲

در همه روایاتی که از معصومان(ع) راجع به گناهان کبیره پرسیده شده است، آن بزرگواران در مقام شمارش قطعی آنها نبوده‌اند و به مناسبت اقتضای حال از برخی گناهان به عنوان گناه کبیره نام برده‌اند. در برخی روایات از مهم‌ترین گناهان کبیره اسم برده شده است. مثلاً از شرک، قتل نفس محترمه، عاق والدین، اکل مال یتیم، رباخواری، فرار از جنگ، تهمت ناروا به زنان مؤمن و عقیف و جادوگری در روایات شیعه و سنی به عنوان گناه کبیره یاد شده است.^۳ در احادیث اهل بیت(ع) بر کبیره بودن متجاوز از چهل گناه تصریح شده است.^۴ در مجموع از روایات فریقین می‌توان استفاده کرد که گناهان کبیره عدد معینی ندارد. گرچه از برخی گناهان به عنوان کبیره یاد شده، ولی موضوع منحصر در آنها نیست. چه بسا صغیره‌ای که با اصرار بر آن تبدیل به کبیره شود، چنان‌که در روایتی از



۱. عقوق از «عَقَّ» به معنای قطع است و مراد از عقوق والدین یا عاق والدین، ترک صلۀ رحم و سرکشی در برابر والدین است. (صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۷).

۲. حویزی عروس، عبدعلی، تفسیر نورالتقلین، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۶۰، ح ۶۳.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۰؛ صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳.

۴. شهید عبدالحسین دستغیب(ره) چهل مورد از گناهان کبیره را از روایات استقصاء کرده و شرح داده است:

گناهان کبیره، ج ۱، ص ۴۰ - ۳۸۴، و ج ۲، ص ۱۰ - ۲۵۸.



امام صادق (ع) آمده است: «لاصغيرة مع الاصرار ولاكبيرة مع الاستغفار»^۱

حکم مرتکب کبیره

راجع به ایمان، کفر، فسق و نفاق مرتکب کبیره، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به اعتقاد برخی متکلمان، ایمان و فسق قابل جمع‌اند؛ برخلاف کفر و ایمان که قابل جمع نیستند. شیخ مفید ادعا می‌کند، به اتفاق امامیه،^۲ مرتکب کبیره از اهل معرفت و اقرار، به سبب ارتکاب گناه، فاسق بوده و به سبب ایمان به خدا و پیامبرش و نیز ایمان به آنچه از طرف خدا آمده مؤمن است، چنین فردی نه به صورت مطلق مؤمن است و نه به صورت مطلق فاسق، بلکه «مؤمن فاسق» است، آری، مرتکب کبیره را به طور مطلق می‌توان مسلمان نامید. به گفته وی، مرجئه، اصحاب حدیث و گروهی از زیدیه نیز همین دیدگاه را دارند، ولی معتزله، شماری از زیدیه و تعداد زیادی از خوارج مخالف این دیدگاه‌اند و به باور آنان مرتکب کبیره از اهل معرفت و اقرار نه مؤمن است و نه مسلم، بلکه فاسق است.^۳

به نظر شیخ طوسی مؤمن عبارت از کسی است که به آنچه لازم است ایمان داشته باشد، آنها را تصدیق کند، و همین که تصدیق نمود در زمره مؤمنان قرار می‌گیرد، زیرا ایمان، منافی با فسق نیست (و باهم قابل جمع هستند). ایمان، هجرت و جهاد با ارتکاب گناه کبیره قابل جمع‌اند.^۴ مخاطب «یا ایها الذین آمنوا» پرهیزکنندگان از گناهان کبیره نیستند.^۵ تنها از طریق سمع می‌توان گفت اگر کسی فلان معصیت را انجام داد، کافر است، و عقل در این مورد

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ق، ج ۲، ص ۲۸۸؛ بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۰.

۲. منابع اهل سنت آمده است: «لاكبيرة مع استغفار و لا صغيرة مع اصرار»، صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۲، ص ۸۷.

۳. در جایی بنو نوبخت را استثنا کرده است: اوایل المقالات، ص ۸۴.

۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، مصنفات، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق، ج ۴ (اوایل المقالات)، ص ۴۷ و ۴۸.

۵. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۰.

۵. التبیان، ج ۲، ص ۸۱، ذیل آیه ۱۷۲، سورة بقره.

جایگاهی ندارد.^۱ محقق طوسی نیز همین دیدگاه را دارد.^۲

سید مرتضی از منظر دیگری به موضوع نگریسته، وی می‌گوید اگر کسی حرام مسلمی را حلال بداند و مرتکب شود کافر است، زیرا موجب شک در نبوت پیامبر اسلام (ص) است، اما اگر با اعتقاد به حرمت اموری که بالضرورة حرمت آنها از ناحیه شارح ثابت شده، مرتکب شود، کافر نیست.^۳

از نظر اکثریت متکلمان و فقیهان اسلامی، اگر کسی منکر ضروری دین باشد، محکوم به کفر است. معیار کفر، انکار خدا یا پیامبر و یا آورده‌های اوست که ضروری بودن آنها به اثبات رسیده، مانند نماز، زکات، حج و روزه.

زیدیه و حکم مرتکب کبیره

استدلال زیدیه بر مؤمن نبودن مرتکب کبیره این است که می‌گویند خداوند راجع به پیامبر فرموده: «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ»،^۴ ولی راجع به زنا کاران فرموده: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ دِينِ اللَّهِ». از این آیات استفاده می‌شود که زنا کار مؤمن نیست، زیرا او را شایسته رأفت ندانسته است. زیدیه به برخی آیات نیز برای اثبات ادعای خود مبنی بر مؤمن نبودن مرتکب کبیره استدلال نموده‌اند که در نقد و بررسی دیدگاه معتزله بررسی می‌شود.

نقد و بررسی

اشکالی که اینجا وارد است، نتیجه‌گیری کلی از یک حکم جزئی است. آیا دستور خداوند به مجریان حد زنا مبنی بر غلبه نکردن عواطف آنان در اجرای حد بدین معناست که این شخص

۱. طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، مطبعة الآداب، ۱۳۹۹ق، ص ۲۳۱.

۲. «و اهل الكبائر مصدقون فهم مومنون فيستحقون الثواب الدائم لانه عوض عن الايمان»، فصول العقاید، ص ۲۵.

۳. سید مرتضی، رسائل، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. توبه، آیه ۱۲۸.

۵. نور، آیه ۲.



در هیچ جای دیگری مستحق رأفت نیست و آیا به این معناست که رأفت الاهی محدود شده است؟ آیا رأفت پیامبر تنها نسبت به مؤمنانی است که به قول شما هیچ معصیتی نداشته باشند یا اگر داشته‌اند، توبه کرده باشند؟ عموم آیه «فبما رحمة من الله لنت لهم فأعف عنهم و استغفر لهم...»^۱ شامل همه مؤمنان و حتی گناهکاران می‌شود. در روایتی آمده است: رسول خدا(ص) مردی را به خاطر شرابخواری به تازیانه محکوم نمود. پس از اجرای حد، فردی گفت: خدا او را لعنت کند! تا کی می‌خواهد به این کارش ادامه دهد؟ پیامبر فرمود: «لا تلعنوه فانه يحب الله و رسوله»^۲ او را لعنت نکنید. او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد». هدف پیامبر(ص) به عنوان مربی الاهی، تربیت افراد بوده و چنین نبوده که کسی را به محض ارتکاب گناه، مؤمن نداند و لطف و رحمت خود را از گناهکاران دریغ نماید. آیا مقصود از «مؤمنون» در آیه «...وتوبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون»^۳ کسانی هستند که به تمامی واجبات عمل کرده و از تمامی محرّمات اجتناب کرده‌اند؟ در این صورت دعوت به توبه چه معنا دارد؟ از ظاهر امر به توبه استفاده می‌شود که از گناهان خود توبه کنند؛ به ویژه که با لفظ «جميعاً» تأکید شده و همه مؤمنان را به توبه فرا خوانده است. در بین مؤمنانی که به توبه دعوت شده‌اند قطعاً کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره نیز شده‌اند. نامیدن مؤمنان گناهکار به «مؤمن»، آن هم پیش از توبه، دلیل بر این است که افراد گناهکار را می‌توان مؤمن نامید.

فاسق نامیده شدن زناکار به معنای این نیست که همسان کافر بوده و یا فاسق مطلق باشد. فسق در اینجا به معنای خروج از طاعت در این مورد خاص است و در نتیجه محکوم به عدم عدالت می‌باشد نه خروج از دین. این فسق را نمی‌توان همانند فسق کافران و مشرکان و مرتدان دانست.

براساس گفته زیدیه، تکلیف انسانها در این دنیا معلوم می‌شود. افراد یا مؤمن از دنیا می‌روند یا کافر. اگر فردی مرتکب گناهان کبیره شود و به وقت خود توبه نکند، اعمال نیک او

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. متقی هندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ج ۵، ص ۵۰۷.

۳. نور، آیه ۳۱.

حبط می‌شود و کافر از دنیا می‌رود. بر همین اساس، زیدیه شفاعت از گناهکاران را در قیامت انکار کرده و به باور آنان شفاعت برای ارتقای درجات بهشتیان است.^۱ زیدیه که خود را از عدلیه می‌شمارند و حجت عقل را بر حجت سمع مقدم می‌دانند،^۲ چگونه در مورد کیفر و پاداش اخروی، حکم عقل را نادیده می‌گیرند؟ عدالت اقتضا می‌کند در برابر بدی، کیفر و در برابر خوبی، پاداش باشد. حبط اعمال به معنایی که زیدیه می‌گویند، بر خلاف آن دسته از آیاتی است که برای خوبی و بدی پاداش و مجازات تعیین نموده است، مانند: *همن بعمل مثقال ذرة خیراً* و *همن بعمل مثقال ذرة شرّاً*.^۳ و نیز برخلاف آیاتی است که راجع به حسابرسی و سنجش اعمال در قیامت آمده، زیرا بر اساس این آیات اعمال خوب و بد افراد در قیامت با میزانهای عدل و حق مورد سنجش قرار می‌گیرد مانند:

«ونضع لهم موازين القسط ليوصلوا لقيمتهم فلا تظلم نفس شيئاً و إن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين».^۴

چگونه می‌توان گفت کسی که هم حسناتی دارد و هم سئیاتی، از نظر حکم اخروی همانند کسی است که جز کفر و گناه هیچ ندارد. در آیات متعددی آمده است که خداوند به احدی ذره‌ای ستم روا نخواهد داشت:

- «إن الله لا يظلم مثقال ذرة...».^۵

- «... ولا يظلمهم بيك أحداً».^۶

- «إن الله لا يظلم الناس شيئاً...».^۷



۱. صاحب بن عباد، الزیدیه نظریه و تطبیق، ص ۹۵ و ۹۶.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. زلزال، آیه ۷ و ۸.

۴. انبیاء، آیه ۴۷.

۵. نساء، آیه ۴۰.

۶. کهف، آیه ۴۹.

۷. یونس، آیه ۴۴.



حکم به عذاب جاودان برای کسی که از نظر اعتقادی موحد است، ولی برخی اعمال زشت را مرتکب شده، مصداق ظلم و برخلاف حکم عقل و آیاتی است که به آنها اشاره شد.

معتزله و حکم مرتکب کبیره

برخی فرقه‌شناسان، مسئله حکم مرتکب کبیره را سبب پیدایش مذهب معتزله می‌دانند. خوارج، مرتکب کبیره را کافر، و مرجئه او را مؤمن می‌دانند و معتزله بر خلاف آنها مرتکب کبیره را نه مؤمن می‌دانند و نه کافر، بلکه فاسق یا به تعبیر خودشان صاحب منزله بین المنزلتین (کفر و ایمان) می‌دانند. مسئله اصلی را حج به ایمان از نظر معتزله، حکم مرتکب کبیره است و آنان بحث از حقیقت ایمان و کفر را متفرع بر آن می‌دانند.^۱

از نظر معتزله، ایمان از اسامی مدح و تعظیم است و مرتکب کبیره به خاطر ارتکاب کبیره شایسته سرزنش و اهانت است.^۲ استدلال معتزله بر عدم جواز اطلاق مؤمن بر مرتکب کبیره این است که می‌گویند این کلمه از موضوع له اصلی خود منتقل شده و از ناحیه شارع اسم برای کسی است که شایسته مدح باشد،^۳ مانند آیه «تظلمون الذین اذلا کرا لیه و جلت قلوبهم...»^۴ و آیه «تظلمون الذین آمنوا بالله و رسوله...»^۵. در این آیات و مشابه آنها از مؤمنان اهل عمل ستایش و نام «مؤمن» را شایسته کسانی می‌داند که دارای اوصاف یاد شده در آیات مذکور باشند، بنابراین کسی که گناهکار باشد شایسته نام مؤمن نیست.

در میان معتزله، راجع به حکم گناه کبیره وحدت نظر نیست؛ برخی عقل را در این باره

۱. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۷۰.

۲. همان مدرک، ص ۴۷۴. ناگفته نماند که در جواز اطلاق مؤمن بر مرتکب کبیره بین معتزله اختلاف وجود دارد. برخی مانند ابوالقاسم بلخی به طور مطلق، اطلاق مؤمن را بر مرتکب کبیره روا نمی‌دانند و برخی مانند قاضی عبدالجبار به صورت مقید روا می‌دانند.

۳. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۴۷۵ و ۴۷۶؛ شهرستانی، الملل و نحل، بیروت، دار المعرفة،

۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۸.

۴. انفال، آیه ۲.

۵. نور، آیه ۶۲.

حاکم می‌دانند و برخی شارع را.^۱ به نظر بعضی هر گناهی که نسبت به آن وعید وارد شده باشد کبیره است و به نظر بعضی هر گناهی که به عمد انجام گیرد کبیره است.^۲ از نظر معتزله، با مرتکب کبیره در دنیا مانند سایر مسلمانان برخورد می‌شود. اما از نظر حکم اخروی، اگر کسی مرتکب کبیره شد و موفق نشد توبه کند، برای همیشه در عذاب جهنم می‌ماند، زیرا یک گناه کبیره، تمامی طاعات و اعمال خیر او را از بین می‌برد و اسفراینی این دیدگاه را مورد اتفاق نظر همه گروه‌های معتزله می‌داند.^۳ معتزله برای اثبات ادعای خود دلایل عقلی و نقلی آورده‌اند:

دلایل عقلی

خداوند نعمتهای غیر قابل شمارشی به انسان عطا کرده که توان به جا آوردن شکر آنها را ندارد، زیرا مستلزم این است که تمام حقوقی که خدا بر گردن او دارد به جا آورد و خداوند می‌داند که انسانها از ادای شکر همه نعمتها ناتوانند. از این رو، خداوند به حداقل اکتفا کرده و از گناهان صغیره آنها (تفضلاً یا استحقاقاً) در می‌گذرد. حال اگر انسانی با این تفضل الاهی، مرتکب کبیره شد، بسیار ناسپاسی کرده و مستحق عذاب جاویدان است، زیرا خداوند به مقدار زیادی از خطاهای او به خاطر عجز و ناتوانی گذشت کرده است، حال که وی در مقدار اندک آن نیز کوتاهی و تقصیر می‌کند، استحقاق عذاب دائم دارد.

خداوند وعده عذاب به گناهکاران داده و تخلف از آنها بر خداوند روا نیست. اگر خداوند طبق وعید خود عمل نکند و فاسقان را عذاب ننماید، مستلزم اغراء بر فعل قبیح است، زیرا اگر مکلف مطمئن باشد که خداوند به وعید خود عمل نمی‌کند، در انجام گناهان گستاخ و بی‌محابا می‌شود.^۴

۱. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۶۲۳

۲. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، بیروت، دار النشر، ۱۴۰۰ق، ص ۲۷۰، ۲۷۱ و ۲۷۵.

۳. اسفراینی، طاهر بن محمد، التبصیر فی الدین، قاهره، ۱۴۱۹ق، الباب الخامس فی تفصیل مقالات المعتزله، ص ۵۵.

۴. نک: شرح الاصول الخمسة، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.





دلیل نقلی

عموم آیاتی که بر وعید به گناهان وارد شده دلالت دارد که فاسق، مخلد در آتش جهنم است مانند:

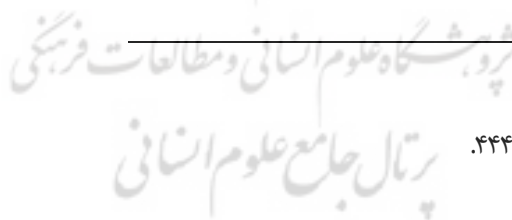
«وَمِنْ عِصِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَتَعَدَّوْ دِيْدَ خَلَّةٍ نَارًا خَالِدًا فِيْهَا وَلَعْدَابٌ مِّمَّهِيْن»^۱ ظاهر این آیه دلالت دارد گناهکاران، مخلد در آتش جهنم و معاقب در آن هستند. عاصی شامل فاسق و کافر هردو می شود و اگر مقصود کافران بودند، خداوند بیان می کرد.^۲

«...وَمِنْ عِصِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَاِنْ لَهٗ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيْهَا اَبَدًا»^۳ ظاهر و عموم این آیه نیز دلالت دارد هر کس با اوامر و نواهی خدا مخالفت کند، به عذاب ابدی گرفتار می شود.^۴

«وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فِجْرًا وَّوَجْهًا لِّجَهَنَّمَ خَالِدًا فِيْهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَاَعْدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيْمًا»^۵ معتزله با استدلال به این آیه می گویند مرتکب کبیره مخلد در جهنم است، زیرا خداوند فرموده هر کس مؤمنی را عمداً بکشد مستحق کیفر ابدی است و مشمول غضب و لعن الهی خواهد بود.^۶

در این آیه از عذاب همیشگی قاتل خبر داده است. قتل خصوصیتی ندارد و هر گناه کبیره ای همین حکم را دارد.

«الَّذِيْنَ يَكْتُلُوْنَ الرِّبَا لَا... فَاُولَٰئِكَ طَبْحًا لِّلنَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ»^۷ براساس این آیه، رباخوار مخلد در عذاب جهنم است. رباخواری خصوصیتی ندارد و هر گناه کبیره ای همین حکم را دارد.



۱. نساء، آیه ۱۴.

۲. شرح الاصول الخمسة، ص ۴۴۴.

۳. جن، آیه ۲۳.

۴. شرح الاصول الخمسة، ص ۴۴۴.

۵. نساء، آیه ۹۳.

۶. شرح الاصول الخمسة، ص ۴۴۵؛ التبیان، ج ۳۶، ص ۲۹۵.

۷. بقره، آیه ۲۷۵.

«إِلْمَجْرَمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»^۱. این آیه نیز می‌گوید مجرمان مخلد در جهنم هستند. مجرم اسمی است که شامل کافر و فاسق می‌شود. اگر خداوند یکی از آن دو را اراده کرده بود بیان می‌کرد. وقتی بیان نکرده، هر دو مقصودند. از نظر لغت نیز مذنب و مجرم به یک معناست و آن را بر کافر و فاسق می‌توان اطلاق کرد.

معتزله می‌گویند فاسق بودن مرتکب کبیره مورد اتفاق است، اختلاف بر سر این است که آیا در عین فاسق بودن می‌توان او را مؤمن نیز خواند؟ براساس آیه «فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ»^۲ مؤمن نیست، زیرا در این آیه، فاسق در برابر مؤمن قرار گرفته است.

نقد و بررسی

مبنای معتزله در عقیده به خلود مرتکب کبیره در جهنم، دیدگاه آنان در مسئله حسن و قبح عقلی است. به نظر معتزله، پاداش دادن به کسی که استحقاق آن را ندارد قبیح است و خداوند کار قبیح انجام نمی‌دهد.

جا دارد از معتزله پرسیده شود آیا یکسان بودن عذاب فاسق و عذاب کافر، مطابق حکم عقل است؟ کدام عقل چنین کیفر عظیم و بی‌پایانی را به خاطر یک یا چند گناه می‌پسندد؟ اصل لزوم کیفر و پاداش، مسئله‌ای عقلانی است. اینکه بانی‌کوکار و بدکار، یکسان برخورد شود، یا به نیکوکار، کیفر و به بدکار، پاداش داده شود، امری برخلاف عقل است، اما اندازه کیفر و پاداش، مسئله عقلی نیست. معتزله قبول دارند که افرادی مانند اطفال و مجانین بدون استحقاق وارد بهشت می‌شوند،^۳ بنابراین، به طور کلی نمی‌توان گفت پاداش به غیر مستحق قبیح است. آیاتی مانند «...يَعْتَبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴، «... وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ...»^۵

۱. زخرف، آیه ۷۴.

۲. سجده، آیه ۱۸.

۳. شرح الاصول الخمسة، ص ۴۵۵.

۴. مائده، آیه ۴۰.

۵. بقره، آیه ۲۶۱.





و مشابه آنها دلیل بر این است که مغفرت و پاداش جنبه تفضل نیز دارد. اکثر امت اسلامی بر این باورند که مرتکب کبیره از امت اسلام، به خاطر اعتقاد به خدا، انبیا و کتابهای آسمانی و اعتقاد به اینکه آنچه از جانب خداوند آمده حق است، مؤمن است. قول به جایگاهی بین جهنم و بهشت خلاف صریح قرآن است که می‌گوید دسته‌ای از انسانها در بهشت و دسته‌ای در جهنم‌اند: «...فریق فی الجنة و فریق فی السعیر»^۱.

عقل‌گرایی محض معتزله سبب شده تا آیات مغفرت، عفو، تفضل و رحمت الاهی و نیز آیات و روایات شفاعت، نادیده گرفته شوند. البته در کنار آیات یاد شده، از عدل و حکمت الاهی نیز نباید غافل بود. مغفرت یا عفو گناه کبیره از سوی خداوند نه خلاف حکمت و نه خلاف عدل اوست.

در حضور امام رضا(ع) سخن از گناهان کبیره و دیدگاه معتزله در این باره به میان آمد. امام رضا(ع) از قول امام صادق(ع) چنین نقل کرد: قرآن خلاف گفته معتزله را می‌گوید، زیرا در قرآن آمده است: «...و ایند یک لذ و مغفرت لئلا یس علی ظلمهم...»^۲. همان طور که معتزله به خوارج می‌گویند فاسق در حد کافر مستحق عقاب نیست،^۳ ما به معتزله می‌گوییم همه مؤمنان و فاسقان نیز به اندازه هم مستحق عقاب نیستند.

با توجه به آیات بسیاری که راجع به رحمت و مغفرت خدا نسبت به گناهکاران و نیز آیات و روایاتی که راجع به امکان شفاعت از آنان وارد شده، باید از ظاهر برخی آیات یا روایات که دلالت بر خلود مرتکب کبیره در عذاب جهنم دارد، دست برداشت و آنها را حمل بر انکار حکم الاهی کرد.

آیاتی که معتزله مورد استشهاد قرار داده‌اند هیچ کدام بر مقصود آنها دلالت ندارد، زیرا این دسته از آیات عموماً ناظر به منکران احکام الاهی است نه کسانی که با اذعان به احکام خدا مرتکب گناه می‌شوند:

۱. شوری، آیه ۷.

۲. رعد، آیه ۶؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۱۳.

۳. شرح الاصول الخمسة، ص ۴۸۷.



در مورد آیه اول (ومن يعص الله ورسوله...) پاسخ این است که مقصود از «ويتعبدوده»، کسانی هستند که تمامی حدود و فرایض الاهی را زیر پا بگذارند. چنین صفتی اختصاص به کافران دارد.^۱ مؤمن، حداقل برخی حدود را مراعات می‌کند. به اتفاق مسلمانان، از جمله معتزله، مرتکبان گناهان صغیره خارج از عموم آیه یاد شده هستند، با اینکه ظاهر آیه شامل آنان نیز می‌شود. ما می‌گوییم همان طور که مرتکبان صغایر بر اساس دلیل، خارج از عموم آیه هستند، ادله دیگری مانند شفاعت، تفضل و عفو خدا نسبت به گناهکاران وجود دارد که سبب خروج آنان از عموم آیه است. ضمن اینکه برخی مفسران گفته‌اند مراد از «و من يتعد حدوده» کسانی هستند که با استحلال محرّمات الاهی آنها را مرتکب شوند، و تنها کافران چنین هستند.^۲

در مورد آیه دوم (ومن يعص الله ورسوله فان له نارجهنم خالدين فيها ابدًا) همان طور که مفسران گفته‌اند، مقصود کسانی هستند که در امر توحید با امر خدا مخالفت کنند و مرتکب کفر و معاصی شوند.^۳ سیاق آیات که در مقام احتجاج با مشرکان است، قرینه است که مقصود از آیه، مخالفت با رسالت پیامبر اسلام (ص) است. پیامبر از جانب خداوند مأمور بود به مردم بگوید من جز خدا پناهگاهی ندارم (لن اجد من دونه وملتحدًا) و نیز بگوید وظیفه اصلی من پیام رسانی از جانب خداوند است (الابلاغ من الله ورسالاته). پس از آن می‌فرماید «ومن يعص الله...»؛ یعنی هر کس با رسالت من مخالفت کند، گرفتار عقوبت دائمی می‌شود.

در مورد آیه مربوط به قتل مؤمن (ومن يقتل مؤمناً متعمداً...) و شبهه خلود قاتل مؤمن در جهنم، جوابهای مختلفی داده شده است.

احتمال اینکه مورد خاصی مقصود باشد هست و چنین نیست که الفاظ عموم همه جا دلالت بر استغراق داشته باشد. نهایت اینکه ظهور در این معنا دارد و با توجه به سایر ادله می‌توان از این ظهور دست برداشت.

این آیه با آیاتی که به مؤمنان وعده بهشت داده در تعارض است.

۱. التبیان، ج ۳، ص ۱۴۰؛ طبرسی، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۳ - ۴، ص ۱۴۱.

۲. همان.

۳. مجمع البیان، ج ۹ - ۱۰، ص ۵۶۳.



قاتل، غیر مؤمن باشد؛ مؤمن، با ارتکاب قتل، از ایمان خارج شود؛ خلود در آیه، بر زمان طولانی مدت حمل شود؛^۱ اگر کسی مؤمنی را به خاطر ایمانش بکشد چنین جزایی دارد.

ممکن است گفته شود در بین گناهان، قتل مؤمن این خصوصیت را دارد که ناقض ایمان است.

در مورد آیه ربا، همان گونه که برخی مفسران گفته‌اند ایمان عبارت از تصدیق خدا، پیامبر و ما جاء به النبی است اگر ما جاء به النبی به نحوی مورد انکار قرار گیرد، مساوق با کفر است، گر چه فرد به زبان نیاورد. کسی که اصرار بر گناهی داشته باشد و از آن دست بردار نباشد، ولو با پشیمانی، چنین کسی حقیقتاً تسلیم حکم الاهی نشده و هرگز رستگار نخواهد شد از این آیه استفاده می‌شود که افراد نسبت به حکم الاهی دو دسته هستند: ۱. برخی تسلیم حکم خدا هستند و بنای بر مخالفت هم ندارند. ۲. دسته‌ای تسلیم حکم و خدا نشده اصرار بر گناه دارند آنچه موجب خلود در عذاب است، تسلیم نشدن در برابر حکم خدا و اصرار بر گناه، بدون پشیمانی است.^۲

در مورد آیه «الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»، همان طور که از سیاق آیات برمی‌آید، در مقام بیان پاداش مؤمنان و کافران است. در آیه ۶۹-۷۳ پاداش مؤمنان بیان شده و در آیه ۷۴ فرموده: «الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ». «مجرمین» در این آیه، مقابل «مسلمین» در آیه ۶۹ آمده. یعنی کسانی که در برابر آیات خدا تسلیم نیستند، و صفت دیگر آنان همان طور که در پایان آیه اشاره شده «مبلسون» است، یعنی از رحمت الاهی هم مأیوس‌اند. کسی که تسلیم و منقاد احکام خدا نباشد، عذاب او دائمی باشد، و از رحمت الاهی مأیوس باشد، کافر است نه گناهکار.

ایراد اساسی بر زیدیه و همچنین بر خوارج و معتزله این است که در مفاهیم دینی مانند ایمان، تقوا، احسان، کفر، شرک، فسق و... به دو مراتب بودن آنها اعتقاد ندارند. اینان به همه با هیچ قائل‌اند. یا باید مراتب عالی ایمان کسب شود یا اگر اندکی کمتر بود کفر و شرک و

۱. طوسی، تلخیص المصل، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه و دانشگاه مکیل، ۱۳۰۹ق، ص ۴۰۰.

۲. نک: المیزان، ج ۲، ص ۴۱۸.

فسق است. آیا می‌توان گفت مشرک در آیه «وَمَا يُؤْمِنُ كَثْرَهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ شُرَكَاءُ»^۱ با مشرک در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَلْمِزُونَ الْمُشْرِكِينَ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا...»^۲ به یک معناست؟ آیا می‌توان گفت با مشرک در آیه «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكِهِمْ وَلَا يَتَنَكَّحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ...»^۳ به یک معناست؟

مؤمنان نیز مراتبی دارند. قرآن مؤمنان مجاهد و مؤمنان غیر مجاهد را برابر نمی‌داند: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۴ در حالی که می‌بینیم قاعدین را مؤمن نامیده است.

ایمان مرتکب کبیره

از آیات و روایات استفاده می‌شود که مرتکب گناه کبیره را می‌توان مؤمن نامید و خطباتی که به مؤمنان شده شامل حال آنان نیز می‌شود.

الف. آیات

یکم، در دسته‌ای از آیات، مؤمنان به طور عموم مخاطب قرار گرفته و حکمی از احکام الهی تشریح شده است. هیچ دلیلی نداریم که مرتکبان کبائر مورد خطاب نباشند. قرآن می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»^۵ آیا کسی که مرتکب گناه کبیره شده می‌تواند بگوید من مؤمن نیستم و خطاب شامل حال من نمی‌شود؟ قرآن می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْحُرِّ وَالْعِبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ فَاغْتِيَابًا لِّمَعْرُوفٍ وَأَدَاءٌ لِإِيهِ بِإِحْسَانٍ...»^۶ در این آیه، قاتل مسلمان، برادر ولی دم خوانده شده است: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ فَاغْتِيَابًا»

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. توبه، آیه ۲۸.

۳. بقره، آیه ۲۲۱.

۴. نساء، آیه ۹۵.

۵. بقره، آیه ۱۸۳.

۶. بقره، آیه ۱۷۸.





بالمعروف...»، از طرفی در آیه دیگری مؤمنان برادر یکدیگر خوانده شده‌اند: «...إِيمَانِ الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ...»^۱ معلوم می‌شود مرتکب کبیره را می‌توان مؤمن نامید. قرآن می‌گوید: «وَإِطِئُوا قَوْلَ مَنْ آمَنَ مِنْكُمْ لِيُحَقِّقُوا لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَلْمَسُوا لَكُمْ رِقَابَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۲.

در این آیه، خداوند مسلمانانی را که با هم جنگ می‌کنند (که مستلزم کشته شدن مؤمنان است و کشتن مؤمن، بدون شک از گناهان کبیره است) مؤمن نامیده است. چنان که از این آیه و نیز آیه ۸۲ سورهٔ أنعام (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ يُهْتَدُونَ) استفاده می‌شود مرتبهٔ ضعیف ایمان با گناه و مطلق ظلم قابل جمع است. دوم، دسته‌ای از آیات با مخاطب قرار دادن مؤمنان گناهکار که اطلاق آن شامل مرتکبان کبائر نیز می‌شود، آنان را دعوت به توبه و استغفار نموده و به خاطر ارتکاب کبیره از آنان سلب ایمان نشده است مانند:

«...وتوبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون»^۳.

«يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توباً مطَّوِّعاً...»^۴.

در دسته‌ای از آیات، پاداش اخروی بر ایمان و اعمال صالح مترتب شده و این مطلب نشان می‌دهد که ممکن است در جایی ایمان باشد و به علت ضعف ایمان گناه کبیره هم باشد و سبب محرومیت از برخی پاداشها شود، مانند این آیات:

«وَمَأْوَاهُمُ الْإِلَهَ عَسَىٰ أَن يَكُونَ اللَّهُمَّ يَوْمَئِذٍ ذُو الْعَرْشِ الْمُبْدِي وَالْمُؤْتِي الْحِكْمَ الَّذِي يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِيُحْيِيَ وَاللَّهُمَّ يَوْمَئِذٍ ذُو الْعَرْشِ الْمُبْدِي وَالْمُؤْتِي الْحِكْمَ الَّذِي يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِيُحْيِيَ وَاللَّهُمَّ يَوْمَئِذٍ ذُو الْعَرْشِ الْمُبْدِي وَالْمُؤْتِي الْحِكْمَ الَّذِي يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِيُحْيِيَ...»^۵ «إِنِ اللَّهُ يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ لَكَ ذُرِّيَّةً يَتَّقُونَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَكَ خَيْرًا مِمَّا تَحْسَبُ...»^۶ «إِنِ اللَّهُ يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ لَكَ ذُرِّيَّةً يَتَّقُونَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَكَ خَيْرًا مِمَّا تَحْسَبُ...»

پرتال جامع علوم انسانی

۱. حجرات، آیه ۱۰.
۲. حجرات، آیه ۹.
۳. نور، آیه ۳۱.
۴. تحریم، آیه ۸.
۵. بینه، آیه ۵.
۶. حج، آیه ۱۴.

الصالحات جنات تجرى من تحتها الأنهار يحلون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً
ولباسهم فيها حرير»^۱.

در برخی آیات سخن از افرادی است که به واسطه ایمان خود هیچ عمل خیری را کسب
نکرده‌اند، یعنی با فرض وجود ایمان، عمل خیری ندارند، مانند:

«هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربك أو يأتي بعض آيات ربك يوم
يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في
إيمانها خيراً أقل تنظروا إن لم تنظروا»^۲. حد اقل این است که مرتبه اول ایمان یا
ضعیف‌ترین درجه آن را دارا هستند.

در دسته‌ای از آیات، خداوند به همه گناهکاران که شامل مرتکبان کبائر نیز می‌شود وعده
مغفرت داده شده است، مانند:

«قل يعبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر
الذنوب جميعاً إنه هو الغفور الرحيم»^۳. «إن الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون
ذالك لمن يشاء...»^۴.

مطابق این آیه به جز شرک، احتمال بخشش هر گناهی در غیر از شرک، حتی بدون
توبه، هست.

در برخی آیات خداوند به پیامبر(ص) دستور داده برای مؤمنان استغفار کند. اطلاق این
آیات شامل مغفرت برای مرتکبان کبیره نیز می‌شود، مانند:

«استغفر لهم الله إن الله غفور رحيم...»^۵. «استغفر لهم...»^۶.

۱. حج، آیه ۲۳.

۲. انعام، آیه ۱۵۸.

۳. زمر، آیه ۵۳.

۴. نساء، آیه ۴۸.

۵. نور، آیه ۶۲.

۶. آل عمران، آیه ۱۵۹.





فقط منافقان^۱ و مشرکان^۲ استتنا شده‌اند و پیامبر حق ندارد برای آنان استغفار کند. براساس آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...»^۳ هر گناهی به جز شرک، داخل در مشیت خداست. اگر خدا بخواهد گناهکاران را حتی بدون توبه می‌آمرزد و وارد بهشت می‌کند، و اگر بخواهد عذاب می‌کند و پس از آن وارد بهشت می‌کند. لفظ «ما» و «من» در آیه یاد شده عمومیت دارد. «ما» شامل هر گناهی به غیر از شرک می‌شود. «من» شامل هر گناهکاری به جز مشرک می‌شود. خداوند مشرک را بدون توبه نمی‌آمرزد، ولی گناهکار را بدون توبه ممکن است بیامرزد.^۴ البته همانند مرجئه معتقد نیستیم ایمان همگان یکسان است و نمی‌گوییم تمامی کسانی که نام مؤمن دارند بی حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. در آیه شریفه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ لِمَا كَانُوا عَمِلُوا»^۵ مراد از مؤمنان اعم از کسانی است که تمامی اعمال آنان صالح باشد یا در کارنامه خود اعمال ناشایست نیز داشته باشند و حتی گناهکار باشند. به «يَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ لِمَا كَانُوا عَمِلُوا» دقت شود. مراد از «هم» مؤمنان اند که گناهی را انجام داده یا در حال انجام آن باشند، ولی در عین حال خداوند آنان را مؤمن نامیده است.

ب. روایات

براساس روایات بسیاری، وجود ذره‌ای از ایمان در قلب مؤمن، مایه نجات اخروی اوست. در حدیثی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده چنین آمده است: «يُخْرِجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ».^۶ هر کس به اندازه ذره‌ای ایمان در قلبش باشد، از آتش جهنم نجات خواهد یافت. براساس روایاتی دیگر، اگر کسی به اندازه دانه خردلی ایمان در قلبش باشد، به

۱. توبه، آیه ۸۰.

۲. توبه، آیه ۱۱۳.

۳. نساء، آیه ۱۱۶.

۴. زمخشری، محمد بن عمر، الکشاف، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۵۱.

۵. توبه، آیه ۷۱.

۶. عمتقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۷۲؛ طبرانی، معجم الکبیر، قاهره، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۷۵.

جهنم نمی‌رود و اگر به همین اندازه کبر در قلبش باشد، وارد بهشت نمی‌شود.^۱ در روایتی توضیح داده شده مقصود از کبر جحود است.^۲

با توجه به احادیثی که شیعه و سنی راجع به شفاعت پیامبر اسلام از گناهکاران نقل کرده و در برخی آنها تصریح شده که شفاعت آن حضرت از مرتکبان کبیره است، می‌توان مرتکب کبیره را مؤمن و از امت اسلام دانست. از رسول الله (ص) چند حدیث مشهور در این موضوع نقل شده است:

«شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی.»^۳ «أدّخرت شفاعتی لاهل الكبائر من أمتی.»^۴

«و اما شفاعتی فی اصحاب الكبائر من امتی ما خلا الشرك و المظالم.»^۵

دقت شود که فرموده: «امتی»، یعنی با همه گناهانی که فرد ممکن است انجام داده باشد، از امت پیامبر خارج نیست. نکته قابل توجه این است که برخی گناهان کبیره از شمول شفاعت استثنا شده‌اند، از جمله شرک و ظلم به دیگران.

«اشهدکم ان شفاعتی لكل من مات لا یشرك بالله شیئاً.»^۶

اشاعره نیز مانند برخی امامیه می‌گویند مرتکب کبیره در دنیا مؤمن فاسق است، زیرا ارتکاب کبیره سبب سلب ایمان نمی‌شود، بلکه سبب سلب کمال ایمان است.^۷ اشاعره ادعای خود را به دلایلی مستند کرده‌اند:

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۱، باب ۱۸، باب ذم انکار الحق والاعراض عنه و الطعن علی اهله، ح ۱ و ۲ و ۳ و

۹: معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۷۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۱، باب ۱۸، باب ذم انکار الحق والاعراض عنه و الطعن علی اهله، ح ۹.

۳. مسند احمد، ج ۲۶، ص ۲۹۲، ح ۱۲۷۴۵؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۴، ۹۹. مسند ابی داود، بیروت، دار

الحدیث، ص ۲۳۳؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۲۳، ح ۴۸ و ص ۴۲۴، ح ۵۰.

۴. التبیان، ج ۱، ص ۳۲۲.

۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، جامعه مدرسین، ص ۴۰.

۶. معجم المصنف، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

۷. نک: باقلانی، محمد بن طیب، التمهید، ص ۳۴۹، ۳۵۰.





ایمان و فسق ضد هم نیستند، زیرا بین دو در صورتی تضاد است که در محل واحدی اجتماع کنند و حال آنکه محل معصیت، جوارح و محل ایمان فقط قلب است.

حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و مجرد اقدام بر کبیره به سبب غلبه شهوت یا تعصب، خصوصاً اگر با ترس از عقاب و امید به عفو و عزم بر توبه همراه باشد، با تصدیق قلبی منافات ندارد. آری، اگر ارتکاب گناه کبیره بر اساس استحلال یا استخفاف باشد، موجب کفر است، زیرا نشانه تکذیب است.

به اجماع امت (از دوران پیامبر(ص) تا عصر ما) خواندن نماز میت بر اهل قبله (حتی اگر شخص متوفای توبه نکرده باشد) واجب است و نیز دعا و استغفار در حق آنان، با وجود علم به ارتکاب کبیره از سوی آنان، جایز است، با اینکه چند نماز و دعا و استغفار برای غیر مؤمن جایز نیست.^۱

جمع بندی و نتیجه گیری

به طور کلی از آیات و روایات استفاده می شود که مرتکبان کبیره - جز مشرک - در آخرت در زمره مؤمنان قرار می گیرند. ملاک ایمان، معرفت تصدیقی همراه با التزام عملی است. هر کس دارای این ملاک بود، می توان او را مؤمن نامید. در نگاه امامیه و اشاعره، مرتکب کبیره در صورت تصدیق قلبی نسبت به خدا و ماجاء به النبی و التزام عملی نسبت به آنها مؤمن است. از این رو، امید بهره مندی او از شفاعت در آخرت و نجات از عذاب در صورت گرفتاری به آن وجود دارد.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقائد النسفیة، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.